

پراکلیتوس در انجیل یوحنا و تجلی آن

در عرفان اسلامی

فاطمه علی پور*

چکیده

در انجیل یوحنا مسیح بشارت آمدن کسی را میدهد که نام او پراکلیتوس یا پراکلیتوس است. پراکلیتوس بمعنی «ستوده» یا «محمد» واژه‌یی است که در متون کهن بکار رفته است و پراکلیتوس بمعنی «تسلی دهنده» یا «روح القدس» واژه مورد قبول کلیساست.

این مقاله با جستجو در نظریه عرفانی تجلی و چگونگی ظهور اسماء و صفات الهی در مراتب مختلف هستی و مظهریت انسان کامل برای اسم اعظم خداوند و تجلی آن در وجود پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و نیز تداوم آن با حضور بقیه الله (عج)، در پی اثبات این مدعاست که

* استادیار دانشگاه پیام نور; Alipour.fatemeh@yahoo.com

آنچه در *انجیل یوحنا*، مسیح بشارت آمدنش را داده، همان حقیقت محمدیه (ص) است که با همه انبیا بوده و در وجود نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) بکمال ظهور رسیده است.

در این راستا ابتدا به تبیین تجلی اول و ظهور حقیقت محمدیه که «عقل اول» و «روح القدس» نامهای دیگر آن هستند، میپردازیم و سپس به تجلی دوم اشاره میکنیم که در نتیجه آن همه موجودات که در تجلی اول در علم الهی حضور دارند، در عالم خارج بمنصه ظهور میرسند و حقیقت محمدیه که بعنوان انسان کامل در لباس نبوت، رسالت و امامت نمودار میگردد و بر همه عوالم وجود ولایت دارد، همان تسلی دهنده، روح القدس یا ستوده است که مسیح بشارت آمدن و ماندنش را داده است. از اینرو با وجود تفاوت مفهومی میان دو واژه پراکلیتوس و پراکلیتوس، بلحاظ مصداقی میان این دو واژه تفاوتی وجود ندارد و مصداق هر دو یک حقیقت میباشد و آن حقیقت محمدیه (ص) است.

کلید واژه‌ها: ظهور، انسان کامل، تسلی دهنده، ستوده، حقیقت محمدیه

* * *

مقدمه

خداوند خواست خود را از آینه ببیند، جهان را آفرید تا خود را در جلوات صفات خویش رؤیت کند. اما این عالم بمتابۀ آینه‌یی غیر شفاف و کدر بود، از اینرو انسان را که جلا و سیقل این آینه بود، آفرید و انسان روح عالم شد.

انسان در فرهنگ اسلامی و عرفانی نسبت به سایر اجزاء عالم از اعتبار و اهمیت خاصی برخوردار است و مقامش بالاتر و والاتر از سایر اجزاء عالم، حتی کروبیان و فرشتگان عالم بالاست. بطور کلی، انسان را میتوان از دو حیث یا دو سطح مورد توجه قرار داد: سطح اول سطح تکوینی (کونی) است. موضوع در این بحث بزبان منطق «انسان» است بعنوان یک نوع؛ یعنی در این سطح، بحث درباره او بعنوان یک

۹۰



فرد نیست. انسان در این مرحله، کاملترین هستی و موجود در میان موجودات جهان است، زیرا بصورت خداست و در ذات خود کامل است. انسان کامل به این مفهوم، عصاره کامل جهان بوده و همان روح کامل جهان هستی است. در سطح دوم انسان بمعنای یک فرد (انسانی) مد نظر است. در این سطح انسانها بطور یکسان کامل نیستند و میان آنها درجاتی وجود دارد و تنها گروه اندکی از ایشان سزاوارند که انسان کامل خوانده شوند و اکثریت با «کامل بودن» فاصله دارند. بنابراین وقتی از انسان کامل بحث میشود، منظور سطح اول آن است.^(۱)

مفهوم پریکلیتوس و موارد استعمال آن

واژه پریکلیتوس در اصل یک واژه یونانی است، از ریشه «پراکتیو»، در زبان عربی «فارقلیط» خوانده میشود.^(۲) این واژه در اصل سریانی بوده است و ترجمه عربی آن محمد (ص) بمعنی «ستوده شده» است.^(۳) کلمه فارقلیط (پاراکلیتوس) همان واژه فَرَقْلِیْط (پریکلیتوس) بمعنای «احمد» یا «محمد» است.^(۴) این واژه چهار بار در *انجیل یوحنا* بصورت «پاراکلیتوس» آمده است و محافل علمی مسیحی به آن استناد میکنند. این واژه، از نظر دستور زبان حالت مجهول دارد و بمعنای آن کس که فراخوانده شده است (تا کمک کند) آمده است. معنای معلوم آن عبارت است از: مدافع، وکیل، یاری‌رسان یا شفاعت‌کننده از سوی دیگر معادل دقیقی در زبان انگلیسی برای این کلمه وجود ندارد.^(۵) «جلال دهنده» و «ستایش شده» هم از معانی است که برای آن بکار رفته است.

فارقلیط بسیار پیش از دوران عهد جدید عبارت بود از «کسی که برای کمک، نصیحت یا مشورت فراخوانده شده است». ترجمه‌های یهودی، فارقلیط را مترادف «شاهد در آسمان»^(۶) و «ولی»^(۷) نیز بکار برده‌اند.^(۸)

من (فارقلیط) (شاهدی در آسمان) دارم که از من حمایت میکند.^(۹)

اما من میدانم که ولیم (فارقلیط) زنده است و سرانجام بر زمین خواهد ایستاد.^(۱۰)

امروزه کلیسای و جامعه مسیحی معنای تسلی دهنده را برای پاراکلیتوس پذیرفته است. در معنی تسلی دهنده ترکیبی از مفاهیم معلم و مدد کننده‌ی را مییابیم که راستی و حقیقت مسیح را آشکار میکند و به مؤمنین قدرت میبخشد.^(۱۱) یوحنا نیز این واژه را نه به شخص عیسی مسیح (ع) بلکه بر روح حقیقت اطلاق کرده است.^(۱۲) واژه پاراکلیتوس در سه مورد به بعثت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و در یک مورد به منجی آخرالزمان امام محمد بن الحسن العسکری (عج) بشارت داده و این بشارت از عبارت زیر بروشنی دریافت میشود:

اگر مرا دوست دارید پس وصایای مرا حفظ کنید و من از پدر میخوام که تسلی دهنده دیگری به شما عطا کند که تا ابد با شما خواهد بود، آن روح حق که جهان نمیتواند او را بپذیرد؛ زیرا او را نمیبیند و نمیشناسد.^(۱۳)

این عبارت با موضوع غیبت پریکلیتوس هماهنگی دارد، همچنانکه با نام امام منتظر (محمد) منطبق است. زیرا عیسی مسیح (ع) به ظهور دو شخصیت اشاره دارد که هر دو محمد نام دارند.^(۱۴) در نوشته‌های ادیبان و نویسندگان یونانی قرن هشتم قبل از میلاد، از قبیل *ایلیاد*^(۱۵) و *اودیسه*^(۱۶) اثر هومر و نیز در اشعار هزیود، واژه پاراکلیتوس بمعنای «ستوده شده» و بزرگ و شایسته ستایش آمده است که این معانی قابل انطباق بر محمد (ص) است.^(۱۷)

مراد از پاراکلیتوس «تسلی دهنده» و «روح القدس» است و این معنا از سوی جامعه مسیحی پذیرفته شده است. ارباب کلیسا این واژه را پاراکلیتوس «تسلی دهنده» که همان «روح القدس» است میدانند و نه پاراکلیتوس که بمعنی «ستوده» و «محمد» است؛ در حالی که با وجود تفاوت مفهومی، این دو لفظ یک مصداق دارند و آن حقیقت محمدیه است که بر پیامبر اکرم (ص) و حضرت ولی عصر (عج) قابل صدق است، زیرا روح القدس در حقیقت روح ایشان است و آنان صاحبان روح القدس هستند.



مسیح میگوید:

و من درخواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری به شما عطا نماید که همیشه با شما باشد، این پشتیبان و تسلی بخش همان روح پاک خداست که شما را با تمام حقایق آشنا خواهد کرد، مردم دنیا به او دسترسی ندارند (نمیشناسند)، چون نه در جستجوی او هستند و نه او را میشناسند، ولی شما در جستجوی او هستید و او را میشناسید، چون او همیشه با شماست و در وجودتان خواهد بود.^(۱۸)

سخنانی که میشنوید، از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است. این چیزها را اکنون که با شما هستم، میگویم، ولی وقتی خدای پدر، «تسلی بخش» را بجای من فرستاد، منظورم همان روح القدس است، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد، در ضمن هر چه من به شما گفته‌ام، به یادتان خواهد آورد.^(۱۹)

بسیار چیزهای دیگر دارم که بگویم، ولی افسوس که حال نمیتوانید بفهمید. ولی وقتی روح پاک خدا که سرچشمه همه راستیهاست بیاید، تمام حقیقت را به شما آشکار خواهد ساخت. زیرا نه از جانب خود بلکه هر چه از من شنیده است، خواهد گفت. او از آینده نیز شما را باخبر خواهد ساخت. او جلال و بزرگی مرا به شما نشان خواهد داد (او مرا تجلیل خواهد کرد) و با این کار باعث عزت و احترام من خواهد شد. تمام بزرگی و جلال پدر خدا از آن من است و وقتی گفتم جلال و بزرگی مرا به شما نشان میدهد، منظور من همین بود. بزودی خواهم رفت و دیگر مرا نخواهید دید. ولی بعد از مدت کوتاهی باز میگردم و دوباره مرا خواهید دید.^(۲۰)

۹۳

در این آیات فارقلیط جلال دهنده عیسی است که می‌آید، در حالی که در یوحنا میخوانیم که هنوز روح القدس نیامده است چون هنوز عیسی به جلال نرسیده است. آیه چنین است:

روز آخر که مهمترین روز عید بود، عیسی با صدای بلند به مردم فرمود: هر که



تشنه است، نزد من بیاید و بنوشد. چنانکه کتاب آسمانی میگوید، هر که به من ایمان بیاورد، از وجود او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد. منظور عیسی از نهرهای آب زنده، همان روح القدس بود که به کسانی داده میشود که به عیسی ایمان آورند، ولی روح القدس هنوز نیامده بود. زیرا عیسی هنوز به جلال نرسیده بود.^(۲۱)

با توجه به آیاتی که واژه پاراکلیتوس در آنها استعمال گردیده معلوم میشود که عیسی (ع) حقیقت را میگوید. او در آخرین سخنان خود به حواریون گفت که باید برود و اگر نرود ستایش شده نزد آنان نخواهد آمد و پس از اینکه بیاید چیزهای زیادی هست که باید بگوید. در واقع، او خود سخن نخواهد گفت، بلکه سخن خدا را خواهد گفت، او مسیح را جلال خواهد داد، کلام مسیح را خواهد گفت و به انسانها ابلاغ خواهد کرد، هر آنچه از آن پدر است، متعلق به مسیح است و برای همین مسیح میگوید که او کلام مرا خواهد گفت. «ستایش شده» یعنی «آن ستایش شده دیگر» و در آنجا عیسی بطور غیر مستقیم میگوید، خودش ستایش شده است و ستایش شده دیگری نیز خواهد آمد.

در تأیید این مطلب ابن عربی میگوید: عیسی (ع) مانند نبی اکرم (ص) مظهر اسم جامع الهی و صاحب اسم اعظم است.^(۲۲) او صاحب ولایت است. جبرئیل، کلمة الله را از سوی خداوند به مریم منتقل کرد که در اینجا این کلمه لفظیه نیست بلکه کلمه روحانی و نفس روحانی است و به این اعتبار، ارواح، کلمات الله هستند.^(۲۳)

عیسی (ع) تصریح میکند که کس دیگری (حضرت محمد (ص)) او را تجلیل خواهد کرد. او حامل پیامی قطعی است که بر اساس آنچه در وحیهای سابق ذکر شده، تا ابد با مؤمنین خواهد ماند و مأموریت او تا روز آخر زمان از اعتبار قطعی برخوردار خواهد بود. او روح حقیقت است، زیرا آنچه میگوید کلام خودش نیست بلکه کلام خداست و از آنجا که حق و حقیقت یکی از اسامی خداوند است، او خدمتگزار حقیقت و شاهد حقیقت خواهد بود.

از این سخن عیسی (ع) که میگوید: «او مرا جلال خواهد داد، کلام مرا خواهد

گفت و به شما ابلاغ خواهد کرد» وجه اشتراک نظریه مهدویت در تفکر اسلامی و مفهوم روح القدس برای پاراکلیتوس در اندیشه مسیحی استناد میشود؛ زیرا اولاً آنچه درباره «روح راستی که جهان نمیتواند او را بپذیرد چرا که او را نمیبیند و نمیشناسد» آمده است با مسئله غیبت حضرت مهدی (عج) منطبق است، ثانیاً نام او «ستایش شده» است که همان نام مبارک «محمد» است که نام آخرین حجت حق حضرت مهدی (عج) نیز میباشد و از سوی دیگر در اندیشه عرفان شیعی عصر حاضر، یگانه موجودی که دارای روح القدس است حضرت مهدی (عج) است. این تفکر با آنچه در کلیسای امروز درباره پاراکلیتوس مطرح میگردد هیچ تعارضی ندارد؛ آنچه در کلیسای رأی غالب است، اعتقاد باین امر است که «روح القدس همان پاراکلیتوس است که حامی و هدایتگر و وحی کننده به کلیساست.»^(۲۴)

از موارد استعمال واژه پریکلیتوس یا پاراکلیتوس در انجیل یوحنا چنین بنظر میرسد که این انجیل واژه یادشده را برای دو شخصیت بکار برده است که در سه مورد با پیامبر اکرم(ص) انطباق دارد و در یک مورد نمایانگر صاحب الزمان(عج) است.^(۲۵)

این همسانیهها در ادامه مقاله نشان داده خواهد شد.

تجلی اسماء و صفات الهی

در نگاه عارفان، پیدایش عوالم وجود، مرهون ظهور اسماء و صفات الهی است و از نظام خلقت به تجلی حق تعالی تعبیر میشود که ذو مراتب است. در متون عرفانی از دو تجلی سخن بمیان آمده است؛ نخست تجلی علمی غیبی یا تجلی ذاتی حقی که از آن به فیض اقدس تعبیر میشود و موجب وجود اشیاء و استعدادات آنها در مرتبه علم میگردد. سپس با تجلی شهودی وجودی که فیض مقدس نامیده میشود، حق تعالی به احکام و آثار اعیان ثابته ظاهر گشته و در نتیجه آن، عالم در خارج موجود میشود.^(۲۶)

در میان اسماء الهی اسم اعظم که «ام الاسماء» است، بنحو وحدت و بساطت

جامع جميع اسماء الهیه میباشد و حقیقت آن متحد با فیض اقدس است.^(۲۷)
ابن عربی تجلی حق را اینگونه وصف میکند:

او (خداوند) خود را در صورت ظاهر میدارد که محلی که در آن ظهور کرده و نظر میکند اگر نبود او در آن تجلی نمیکرد و چنین صورتی بر او ظاهر نمیشد. خداوند همه عالم را بصورت شبی دارای شکل و فاقد روح ایجاد کرده بود و عالم آینه‌یی بود غیر شفاف. لذا این امر اقتضا داشت تا آینه عالم جلا داده شود، پس آدم (حقیقت انسان) عین جلای آن آینه و روح آن صورت بود.^(۲۸)

وی در فتوحات مکیه میگوید: «و العالم الاصغر یعنی الانسان روح العالم و علتة و سببه»^(۲۹) و مقصود اصلی از ایجاد عالم را انسان کامل میدانند.^(۳۰) به این ترتیب، انسان آینه و مجلای حق است، چنانکه عالم در همه مراتب خود آینه و مظهر انسان کامل بشمار می‌آید.^(۳۱)

ابن عربی بعد از بیان تجلیات، از حضرات خمس سخن میگوید که مراتب پنجگانه وجود را در برمیگیرد. وجود واحد حق دارای تجلیات و مراتب نامتناهی است و کلیات این مراتب منحصر در پنج مرتبه است:^(۳۲)

حضرات خمس عبارتند از: (۱) حضرت غیب مطلق که خود مشتمل است بر مرتبه احدیت ذاتیه و تعیین اول و مرتبه واحدیت و تعیین ثانی^(۳۳) (۲) عالم ارواح^(۳۴) (۳) عالم مثال^(۳۵) (۴) عالم اجسام (۵) حضرت کون جامع.

مرتبه احدیت ذاتیه و تعیین اول مرتبه تشخیص است. اول تعیین که هویت غیبی حق ظاهر گشته است، وحدت حقیقی ذاتی است که میان او و ماقبلش بجز تعیین فعلی آن فرقی نیست. این وحدت که حتی عدم اعتبار کثرت در آن قابل تصور نمیباشد، خود اصل جمیع قابلیت اعم از ظهور و بطون است و بهمین سبب احدیت و واحدیت از آن منتشی میشوند. وحدت یاد شده را وجهی به غیب است و وجهی به کثرت، از اینرو بمانند برزخی جامع میان آن دو میباشد و بهمین جهت دارای دو اعتبار

۹۶



است: ۱) وحدتی که متعلق آن بطون ذات و خفاء ذات است و ملازم با اسقاط جمیع نسب و اضافات میباشد؛ ذات حق سبحانه را بدین لحاظ «احد» مینامند. ۲) وحدتی که متعلق آن ظهور ذات و انبساط ذات است که ملازم با اعتبار نسب و اضافات میباشد؛ ذات را بدین لحاظ «واحد» مینامند و باین اعتبار ذات منشأ اسماء و صفات میگردد. این حقیقت کلی متعین را نه اسمی است و نه رسمی، نه صفتی بدان صادق است و نه نعتی. اطلاق اسمی مختلف بر این حقیقت مقدس بحسب اعتبارات آن در مدارج کمالات علمی و عینی میباشد.

یکی از نامهای این حقیقت مقدس «روح القدس» است^(۳۶)، چرا که سبب حیات ساری در جمیع موجودات اعم از ملک و ملکوت میباشد. همانطور که قلب باعث حیات و زندگانی بدن میشود، روح القدس هم سبب قیام و بقای موجودات است. این حقیقت والا حقیقت محمدیه است که حقیقة الحقایق نیز نامیده شده است. حقیقت محمدیه عبارت است از ذات با تعین اول؛ خدای را تمام اسماء حسناست، با اینهمه آن حقیقت محمدی همان اسم اعظم است.^(۳۷) انسان کامل آینه جامع صفات الهی و واسطه حق و خلق است. انسان روح عالم و عالم جسد اوست. همانند روح که در بدن تدبیر و تصرف میکند «ولی» نیز بوسیله اسماء الهی که از خداوند آموخته و به امانت گرفته در عالم تصرف و آن را اداره میکند. در عرفان از انسان کامل گاه به «کلمه» و گاه به «حقیقت محمدیه» تعبیر میشود.^(۳۸)

او که نخستین مظهر الهی در دار هستی میباشد، سید عالم است و عین تجلی اوست و نزدیکترین کس به وی حضرت علی (ع) است. حقیقت محمدیه (ص) همان است که اصحاب افکار او را هیولای کل و عقل اول میگویند.^(۳۹)

۹۷

تعین اول از حضرات خمس را «انسان کبیر» دانسته‌اند که نسبت او به آدم مانند نسبت آدم به ذریه‌اش است و برخی هم او را جبرئیل دانسته‌اند. زیرا او قابل از حضرت حق است بدون واسطه غیر؛ همانطور که جبرئیل واسطه فیض حق بر انبیا (ع) میباشد. حقیقت محمدیه باطن کلیه حقایق و مظهر و صورت اسم اعظم الهی است که



خود رب و جامع تمامی اسماء حق است. از اینرو رب و جامع حقایق تمامی مظاهر میباشد و صاحب مقام «ربوبیت مطلقه» میباشد که بظاهر خویش، ظاهر عالم و حقایق موجود در آن را و بیاطن خویش، باطن عالم و حقایق موجود در آن را فیض و مدد میرساند. بنابراین جمیع فیوضات و نعم الهی بواسطه اوست. پس او واسطه در آفرینش حقایق و برزخ میان حق و خلق است؛ از اینرو «حق مخلوق» به نیز نامیده شده است.^(۴۰) این حقیقت مقدسه دارای شئون و مراتب متعددی است که از حیثی دارای مرتبه ولایت کلیه و مطلقه الهی و از حیث دیگر دارای مرتبه نبوت و رسالت است. ظهور حضرت ختمی مرتبت در این عالم، در واقع ظهور جزئی این حقیقت کلی است، زیرا جمیع عالم و آدم از مظاهر این حقیقت مقدسند.^(۴۱)

حضرت پنجم، عالم کون جامع است. مرتبه کون جامع، جمیع مرتب مرتبه انسان کامل و تعیین آخر است. این عالم که غایت آفرینش، محبوب ازلی حق، سر جمیع عوالم و کاملترین موجودات هستی است، عالم انسان کامل است که پروردگار در حق او فرمود: «لولاک لما خلقت الافلاک»؛ در احادیث مثنوی نیز چنین آمده است: «لولاک لما خلقت الجنه و لولاک لما خلقت النار».^(۴۲) این انسان حقیقی نایب حق در زمین و معلم الملک در آسمان است.^(۴۳)

حقیقت محمدیه یا روح القدس اعلی

روح القدس اعلی که همان حقیقت محمدیه (ص) است مختص پیامبر خاتم و ائمه معصومین (ع) است و با هیچکدام از انبیا نبوده است. امام صادق (ع) آن را چنین توصیف فرمودند: «روح مخلوقی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است و با احدی جز پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) نیست و آنان را یاری و توفیق میبخشد»^(۴۴) و نیز فرمودند: «روحی که طبق فرمایش قرآن کریم خداوند بر پیامبر اکرم (ص) نازل کرد، وقتی که بر ایشان نازل گردید دیگر به آسمان صعود نکرد و در ما (ائمه معصومین (ع)) باقی ماند».^(۴۵) از روایات چنین برمی آید که روح القدس مصادیق متفاوتی دارد و یکی از



مصادیق آن روح‌القدس مشترک میان همه انبیا و اوصیاست.^(۴۶) ولی مراد از روح‌القدس در اینجا روح‌القدس ویژه نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) است. همانگونه که بدنهای نوری محمد و آل محمد (ص) در عالم ملکوت با روح‌القدس همراهی داشتند و با آن تأیید میشدند، پس از نزول آن انوار به عالم ملک و پس از اتحاد آنان با بدنهای جسمانی و مادی نیز همراهی و اتحادشان با روح‌القدس قطع نشد، بلکه روح‌القدس بعنوان روح پنجم برای آنان، در عرض ارواح چهارگانه دیگر (روح‌البدن، روح‌القوه، روح‌الشهوه و روح‌الایمان) بحساب آمده است.^(۴۷)

بر همین اساس ملا علی نوری از دو روح‌القدس تعبیر به روح‌القدس ادنی و اعلی کرده است. روح‌القدس ادنی روحی است که از آن در روایات بعنوان روح پنجم یاد شده است و همه انبیا از آن بهرمنند میگردند و از مرتبه پایینتری نسبت به روح‌القدس اعلی برخوردار است. روح‌القدس اعلی را روح ششم مینامند؛ همانکه در احادیث آمده است که روح ویژه پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) است و با هیچ پیامبری پیش از او نبوده است. این روح‌القدس اعلی همان حقیقت محمدیه است و حقیقت «آدم‌الاولی» است.

ولایت حقیقت محمدیه

تعیین اول و حقیقت محمدیه (ص) که بحسب مقام اطلاق خود عاری از هر تعیین و قیدی است، باطلاق خود ساری در تمامی حقایق است و نبوت تمامی انبیا شعاعی از انوار نبوت آن خورشید اعظم است، از اینرو نبوت حضرتش را «نبوت مطلقه» و نبوت سایر انبیا را «نبوت مقیده» مینامند. نبوت حقیقت محمدیه (ص) نهان و سرّ و غیب همه نبوتهای انبیاست. ظهور این حقیقت مقدس، منشأ نبوات و ولایات سایر انبیا و اولیاست؛ بدین جهت نبوت تمامی انبیا از نبوت اوست و تمامی انبیا و رسولان از باطن آن حضرت موجود شده‌اند. بتعبیر دیگر، وجود حقیقت پیامبر اکرم (ص) با سایر انبیا بحسب حکم اسم باطن بوده اما با سرآمدن حکم این اسم و غلبه حکم

اسم ظاهر آن حضرت به وجود صوری خود ظهور کرده و بعنوان آخرین پیامبر الهی پا برصه خاکی گذارده و شریعت او تمامی شرایع قبل را نسخ کرده است.^(۴۸)

در عرفان اسلامی، دایره ولایت بسیار گسترده‌تر از دایره نبوت و رسالت است و در واقع هر یک از نبوت و رسالت مرتبه‌یی از مراتب آن بشمار می‌روند.^(۴۹) ولایت باطن نبوت و نبوت باطن رسالت است و هر یک از آنها برتر و شریفتر از دیگری است. زیرا باطن اشیاء همواره بر ظاهر آنها مقدم است، چون ظاهر همیشه محتاج به باطن است. در حقیقت راهیابی انبیا (ع) به مرتبه الوهیت فقط از طریق جنبه ولایت آنهاست که باطن نبوتشان است. البته این مرتبه در درجه اول برای حضرت ختمی مرتبت (ص) است، زیرا آن حضرت مظهر اسم اعظم است و بعد از ایشان نیز این مرتبه برای خاتم اولیا ثابت می‌باشد.^(۵۰) از اینرو محرم ولایت نبی و قرب وی می‌گردد، چنانکه حضرت ختمی مرتبت (ص) فرمود: «علی منی و انا منه، خلقت انا و علی من نور واحد».^(۵۱) نبوت ظهور ولایت است و از اینرو نبی اکرم (ص) صاحب ولایت مطلقه نیز می‌باشد.^(۵۲)

ابتدا ظهور نور ولایت محمدی (ص) از علی (ع) شروع و کم‌کم شدت یافته تا به ظهور نور ولایت محمد ثانی، مهدی موعود (عج) کامل گردیده و به نهایت کمال خود میرسد.^(۵۳)

مرتبه ولایت از مرتبه نبوت و رسالت بالاتر است؛ یعنی نسبت به خود ایشان مقام ولایتشان بالاتر از مقام نبوت و رسالتشان است. زیرا ولایت جهت حقی ایشان است که بواسطه آن فانی در حقند و جنبه ملکی آنان نبوت است که بواسطه آن با عالم ملائکه مناسبت پیدا میکنند و میتوانند از آنها وحی دریافت کنند و رسالت جنبه بشری ایشان است که بواسطه آن با عالم انسانی مناسبت پیدا میکنند و به تعلیم و ارشاد ایشان می‌پردازند و احکام الهی را به آنان می‌رسانند. ظاهر نبوت همان انباء است، اما باطن آن تصرف در نفوس است و این همان ولایت است.

چون انبیا (ع) ذومراتبند^(۵۴) لاجرم روح قدسی در ایشان بمراتب است^(۵۵) و چون



روح نبوت اختصاص به قوه قدسی دارد و انبیا را اختلاف مراتب است، لاجرم روح قدسی، در ایشان اختلاف مراتب دارد.

رابطه حقیقت الهی و حقیقت محمدیه

جیلی در بیان رابطه ذات الهی با حقیقت انسانی یا حقیقت محمدیه میگوید: حقیقت الهی دارای دو وجه سافل و عالی است. جهت عالی ذات، همان اسماء و صفات و جهت سافل، ظهور الهی در کائنات است. بنابراین، حقیقت الهی یکی است. اما باعتبار ظهور ذات در اسماء الله دو تا و باعتبار ظهور ذات در اسماء و افعال سه تا است. بر اساس همین اعتبارات، مراتب سه‌گانه ذات و صفات و افعال در حقیقت انسان جمع می‌باشد. بتعبیر دیگر، حقیقت انسان، حقیقت الحقایق است که در آن «عبد» و «رب» جمع شده است و باعتبار دو صفت حقی (عالی) و خلقی (سافل) حقیقت انسانی به دو نام «احمد» و «محمد» نامیده میشود.^(۵۶)

در پی فنای عبد، وجود از او سلب می‌گردد و نور عبد محو و روح خلقی نابود میشود. در پی سلب وجود از عبد، حق تعالی در عوض آنچه از او اخذ شده، از ذات لطیف خود چیزی به عبد میدهد. جیلی تذکر میدهد که این تعویض یا جابجایی، با حلول و انفصال چیزی از ذات حق و اتصال آن به عبد صورت نمی‌گیرد، بلکه صرفاً تجلی الهی در وجود عبد رخ میدهد. از آنجا که خداوند فیاض علی الاطلاق است، فیض و کرم او اقتضا میکند تا در عوض فنا، چیزی به عبد داده شود. از نظر جیلی این عوض (جابجایی) یا تعویض لطیفه الهی بجای نفس انسانی (خلقی)، همان روح القدس است.^(۵۷) جیلی مانند مسیحیان، روح القدس را غیر مخلوق میدانند و بجای تعبیر خلق، عبارت صدور را درباره روح القدس بکار می‌برد و آن را «روح الارواح» مینامد و جایز نمیداند که واژه مخلوق درباره روح القدس بکار رود؛ زیرا روح القدس وجه خاصی از وجوه الهی و روح الله است و روح الله مخلوق نیست.^(۵۸) اعتقاد او به غیر مخلوق بودن روح القدس با بحث قدمت و غیر مخلوق بودن قرآن ارتباط دارد. او

۱۰۱



مانند حلاج قرآن را غیر مخلوق میدانند. بنظر حلاج «روح قدیم قرآن است و سنای مشاهده. و آن روح روح است؛ چنانکه خداوند فرمود: وکذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا. (شوری/۵۳)»^(۵۹)

همانطور که ملاحظه میشود این عبارت جیلی که «روح القدس هو روح الارواح»^(۶۰) با سخن منصور حلاج که گفت: «روح قدیم قرآن است و سنای مشاهده و آن روح روح است»، مطابقت دارد. از مجموع سخنان حلاج و جیلی دو نتیجه میتوان گرفت: اولاً، قرآن کلام خداست. کلام خدا قدیم است. در نتیجه قرآن قدیم است. ثانیاً، قرآن قدیم (غیرمخلوق) است. قرآن روح الارواح است. در نتیجه روح الارواح یا روح القدس قدیم است.^(۶۱)

نیکلسون معتقد است که دیدگاه عرفای مسیحی قرون وسطی شباهت زیادی به دیدگاه جیلی دارد و دو جهت اشتراک برای آن قائل است؛ زیرا روح القدس را امری غیر مخلوق میدانند و معتقدند بر اساس نظریه استخلاف یا جانشین سازی از طریق تجلی الهی در وجود عبد، روح القدس بجای نفس انسانی در انسان قرار میگیرد.^(۶۲) سید حیدر آملی با نقل سخن امیرمؤمنان حضرت علی (ع) که فرمود: «انا القرآن الناطق» میگوید:

أنا القرآن والسبع المثانی و روح الروح لاروح الاوانی

وی معتقد است که ائمه معصومین (ع) صاحب ولایت مطلقه و مقیده‌اند و ولایت ایشان بسبب آن است که ایشان همان اول ما خلق الله و همان صاحب حقیقت محمدیه (ص) و صاحب مقام روح القدس و روح اعظم میباشند و ائمه معصومین (ع) به مرتبه جمعیت محمدیه (ص) اختصاص یافته‌اند.^(۶۳) نور حقیقت محمدیه همان نور ولایت است و این ولایت مطلقه برای حقیقت محمدیه بالاصاله ثابت است و برای امیرالمؤمنین بالوارثه. همچنین از نبی اکرم (ص) نقل شده است که علی (ع) سرّاً با همه انبیا بوده است و با من بنحو آشکار همراه است.^(۶۴)



از تعبیر «ارواح خمسه»^(۶۵) در روایات روح‌القدس و وجود روح مشترک بین همه انبیا و اوصیا^(۶۶)، شاید بتوان نتیجه گرفت که برترین مصداق روح‌القدس همان مرتبه عالی نفس انسان کامل است. زیرا خدای سبحان بیش از روح واحد در انسان نیافریده که تا هویت روحی او مرکب از ارواح متعدد باشد. نفس آدمی مرکب از روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی و مانند آن نیست، بلکه انسان دارای روح واحد است و هر چه در اوست بمنزله قوا و درجات گوناگون یک حقیقت است.^(۶۷) مفاد روایات «ارواح خمسه» روحهای جدای از هم نیست تا انسان دارای چند حقیقت باشد، بلکه مراد این است که حقیقت واحده نفس انسان، درجات طولی متعدد دارد.^(۶۸)

منجی آخرالزمان (عج) وارث حقیقت محمدیه (ص)

در عرفان شیعی، آخرین ولی خداوند و آخرین حلقه اتصال عالم مادی و عنصری با عالم غیب، محمد ثانی، ولی عصر امام زمان (عج) است که صاحب نور حقیقت محمدیه و روح‌القدس میباشد. او یگانه انسان کامل است که بعد از همه انبیا و ائمه معصومین (ع) وارث حقیقت محمدیه شده است. سید حیدر آملی ولایت حضرت مهدی (عج) را خاتم ولایت مقیده میداند، همچنانکه پدران او خاتم ولایت مطلقه بودند.^(۶۹) او از امام زمان تعبیر به «قطب الاقطاب» میکند که آن مرتبه‌یی است که باطن نبوت حضرت محمد (ص) است و فقط به ورثه ایشان که ائمه (ع) هستند، منتقل میگردد؛ همانطور که خاتم نبوت کسی است که خداوند نبوت را به ایشان ختم کرده است^(۷۰) و خاتم ولایت و قطب الاقطاب بودن نیز از آن باطن نبوت یعنی حضرت حجت (عج) میباشد. او کسی است که اصلاح دنیا و آخرت در حد اعلا و اوج آن توسط ایشان صورت میگیرد و با موت او نیز نظام عالم مختل میگردد.^(۷۱)

اکنون یگانه انسان کامل وجود امام زمان (عج) است و حقیقت محمدیه اصل اول دوام عالم است. هانری کربن میگوید: مسیحیان فارقلیط یا پراکلیتوس را به روح‌القدس معنا کرده‌اند ولی فارقلیط که بعداً خواهد آمد و مسیح بشارت آن را داده

بود، از نظر واژه‌شناسی بمعنی ستوده است که همان محمد (ص) عربی میباشد و پیامبر اکرم (ص) را با فارقلیط یکی دانسته‌اند. اما چون بین خاتم نبوت و خاتم ولایت شباهت موجود است، معرفت امام، فکر و مفهوم روح‌القدس را بمنزله ظهوری مستقل حفظ کرد. برخی از نویسندگان و مؤلفان شیعی، از جمله کاشانی و سید حیدر آملی، امام دوازدهم یعنی منتظر را، با تمسک به *انجیل یوحنا* صریحاً با فارقلیط که ظهورش در آن *انجیل* اعلام شده، یکی میدانند. زیرا بعثت «امام روح‌القدس» سیطره معنای محض روحانی منزلت الهی را آغاز خواهد کرد؛ یعنی حکومت حقیقت دین را که عبارت از ولایت جاودانی است، افتتاح خواهد ساخت.

اساس اندیشه آن است که امام منتظر، کتاب آسمانی جدید یا «قانون» جدیدی نخواهد آورد بلکه معانی مکتوم کلیه منزلت را آشکار خواهد ساخت. زیرا او خود انسان کامل است، پس او خود حقیقت وحی و تنزیل و کاشف منزلت و سرّ مکتوم و باطن در حقیقت ابدی نبوت است. معنای ظهور امام منتظر عبارت است از جلوه کمال انسانیت که در باطن ضمیر آنکس که به خداوند و روح‌القدس زنده است، میشکند و جلوه مینماید.^(۷۲)

خلاصه این سخن وحی سرّ الهی است؛ سری که بر عهده انسان است، بار تکلیفی که بحسب آیه قرآن، آسمانها و زمین و کوهها از پذیرفتن آن ایا کردند و از تحمل آن، سرباز زدند.^(۷۳) تعالیم ائمه (ع) این آیه قرآن را سرّ مخصوص خود یعنی سرّ ولایت دانسته‌اند. از اینرو سرّ الهی و سرّ انسانی و سرّ شناخت و سرّ سرگذشت بشر و ۱۰۴ انسانشناسی و راز حقیقت محمدی (ص)، همه سرّ واحدند. این طرح و روش گویا از آغاز تا انجام، با این مطلب پایان میپذیرد.^(۷۴)

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد نتیجه میشود که انسان کامل که مظهر اسم اعظم و روح عالم



است، همان «حقیقت محمدیه» است و از آنجا که ولایت باطن نبوت و رسالت است، انسان کامل بر تمام هستی ولایت دارد. ختم ولایت و قطب الاقطاب نیز در باطن نبوت یعنی حضرت حجت (عج) میباید.

از سوی دیگر، در *انجیل یوحنا* چهار بار عبارت پراکلیتوس - «ستوده» و «محمد» - یا پراکلیتوس - «تسلی‌دهنده» و «روح‌القدس» - ذکر شده است. ادعای این پژوهش آن است که اگر چه بلحاظ مفهومی این دو واژه دارای معانی متفاوتی است، ولی مصداق واحدی دارند که «حقیقت محمدیه» نامیده میشود و بر پیامبر اکرم(ص) و حضرت ولی عصر (عج) صدق میکند، زیرا واژه پراکلیتوس یا پراکلیتوس، درباره دو شخص بکار رفته است که در سه مورد با حضرت محمدبن عبدالله(ص) و در یک مورد با منجی آخرالزمان امام محمد بن الحسن العسکری(ع) انطباق دارد. حتی اگر این واژه، روح‌القدس معنی شود، باز هم بر ایشان قابل انطباق است، زیرا برترین مصداق روح‌القدس همان مرتبه عالی نفس انسان کامل است و اکنون یگانه انسان کامل، وجود مبارک امام زمان (عج) است.

پی‌نوشتها:

۱. ایزوتسو، توشیهیکو، صوفیسم و تائوئیسم، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.
۲. داوود، عبدالاحد، محمد در تورات و انجیل، تلخیص فصل نوزدهم.
۳. امامی کاشانی، محمد، خط امان، ج ۱، ص ۳۶۳.
۴. محمد در تورات و انجیل، تلخیص فصل نوزدهم.
5. R. Bivich Horle, *Encyclopedia of Religion and Ethics, Spirit, Holy Spirit of God*, V XI. p. 795.
۶. عهد عتیق، ایوب ۱۹:۱۶.
۷. همان، ۲۵:۱۹.
۸. امامی کاشانی، محمد، ولایت‌المهدی (زیر چاپ).
۹. عهدقدیم، ایوب ۱۹:۱۶.
۱۰. همان، ۲۵:۱۹.
۱۱. استانیلی هورتون، روح‌القدس، ص ۱۰۱.
۱۲. خط امان، ج ۱، ص ۳۵۸، ۳۶۲ و ۳۶۳.
۱۳. انجیل یوحنا، ۱۶-۱۸.
۱۴. خط امان، ج ۱، ص ۳۶۷.
۱۵. ر.ک: هومر، ایلید، ص ۱۶.
۱۶. ر.ک: همو، اودیسه، ص ۲۵.



۱۷. خطّ امان، ج ۱، ص ۳۵۶.
 ۱۸. عهد جدید، یوحنا ۱۴:۱۶-۱۷.
 ۱۹. همان، ۲۴:۱۴ و ۲۶:۲۵.
 ۲۰. همان، ۱۲:۱۶ - ۱۹.
 ۲۱. همان، ۳۷:۷ و ۳۸ و ۳۹.
 ۲۲. ابن عربی، فتوحات مکیه، ص ۴۹۳ و ۴۹۴.
 ۲۳. همان، ص ۴۹۷.

24. George Gohnstone, *A Theologic Word Book of the Bible*, London, edited by Alan Richardson, SCM Press LTD, 1977, p. 81.

۲۵. خطّ امان، ج ۱، ص ۳۶۶.
 ۲۶. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۶۵.
 ۲۷. امام خمینی، مصباح الهدیه، ص ۱۹.
 ۲۸. فصوص الحکم، ص ۴۸.
 ۲۹. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۱۱۸.
 ۳۰. فصوص الحکم، ص ۵۰.
 ۳۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، اسماء و صفات حق، ص ۱۲.
 ۳۲. ر.ک: قیصری، داوود؛ رسائل (رساله التوحید و النبوة و الولاية)، با حواشی محمدرضا قمشه‌ای، تعلیق و تصحیح آشتیانی، ص ۱۴ و ۱۵. همچنین سیدحیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، بتصحیح هنری کرین و عثمان یحیی، ص ۵۶۰.
 ۳۳. در این مرتبه که صورت مرتبه قبل است، کمالات ذاتی حق، یعنی اسماء و صفات او، همچنین حقایق اشیاء بنحو تفصیلی ظهور مییابند؛ البته چون در مرتبه علم است قطعاً تفصیل آنها نیز تفصیلی علمی خواهد بود. اسامی این تعیین عبارتند از: (۱) مرتبه الوهیت. (۲) مرتبه ربوبیت (۳) حضرت عمائیه، زیرا برزخ میان وحدت و کثرت است (۴) عالم معانی (۵) حضرت علم ازلی (۶) حضرت امکان.
 ۳۴. بعد از تنزل حق به مرتبه تعیین ثانی، تنزل و ظهور او در مرتبه عالم ارواح مییابد. موجودات در این عالم بر دو قسمند: کروبیان یا ملائکه مهیمه که غرق در جمال الهی هستند و قسم دیگر که حجاب بارگاه الوهیت و وسائط فیض ربوبیت مییابند؛ گرچه آنها نیز تعلق به عالم اجسام ندارند و در شهود قیومیت حق تعالی همواره حیران هستند.
 ۳۵. عالم مثال، واسطه بین عالم ارواح و عالم اجسام است. پس از تعیین در عالم ارواح ظهور در عالم مثال است. این عالم، عالمی روحانی و از جنس جوهر نورانی است که از حیث شکل و مقدار داشتن شبیه به جوهر جسمانی و از حیث نورانی بودن شبیه به جوهر عقلانی است.
 ۳۶. سیدحیدر آملی، رساله نقد النقود فی معرفه الوجود، ضمیمه جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۶۸۸، ۶۹۰، تهران، بی.نا، ۱۳۴۷.

۱۰۶

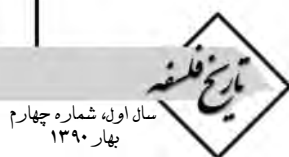
۳۷. کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات صوفیه، ص ۲۷.
 ۳۸. همان، ص ۳۸.
 ۳۹. فتوحات المکیه، ج ۲، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.
 ۴۰. همان، ج ۲، ص ۳۹۶.
 ۴۱. همان، ج ۱، ص ۹۴-۱۴۴؛ اصطلاحات الصوفیه، ص ۶۰.
 ۴۲. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، ص ۱۷۲.
 ۴۳. فتوحات المکیه، سفر خامس، ص ۴۵۸.



۴۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۶۷.
۴۵. همان، ص ۶۱.
۴۶. برای نمونه ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۶۱، ج ۳۱، ۳۳ و ۳۴ و ۳۵.
۴۷. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۵، ص ۴۷۴ و ۴۷۵.
۴۸. ملاعلی نوری، تعلیقات اسرار الآیات، ص ۶۶.
۴۹. فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۵۶.
۵۰. جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۸۵.
۵۱. لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۲۷۳ - ۲۸۱.
۵۲. قیصری، رسائل، ص ۴۰.
۵۳. لاهیجی، عبدالرزاق، شرح گلشن راز، ص ۳۱۶.
۵۴. «تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض» (بقره، ۲۵۴)؛ «ثم أرسلنا رسلنا تترًا» (مؤمنون، ۴۴)؛ «لقد فضلنا بعض النبيين على بعض» (اسراء، ۵۵).
۵۵. فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۶۷.
۵۶. جیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل، ج ۱، ص ۱۲.
۵۷. همان، ج ۱، ص ۱۴۰.
۵۸. همان، ج ۲، ص ۱۹.
۵۹. بقلی شیرازی، شرح شطحیات، ص ۶۳۰.
۶۰. الانسان الكامل، ج ۲، ص ۱۹.
۶۱. همان، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۲.
62. Reynold Nicholson, *Studies in Islamic Mysticism*, Cambridge, 1997, p. 188.
۶۳. جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۵۸.
۶۴. همان، ص ۳۸۳.
۶۵. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵۲، ۵۴ و ۵۵.
۶۶. کلینی، یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۲.
۶۷. همان، ج ۵، ص ۴۷۵.
۶۸. تسنیم، ج ۵، ص ۴۷۳ - ۴۷۷.
۶۹. جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۴۳۲.
۷۰. شرح فصوص الحکم، ص ۶۸۵.
۷۱. همان، ص ۳۸۴.
۷۲. کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۰۲.
۷۳. ر.ک: احزاب، ۷۲.
۷۴. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۰۳.

منابع فارسی:

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *اسماء و صفات حق*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱.
۲. ابن عربی، محیی الدین، *فتوحات مکیه*، تحقیق عثمان یحیی، مصر، ۱۳۹۲ ق.
۳. _____، *فصوص الحکم*، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، تهران، بی نا، ج ۱، ۱۳۶۶.



۴. امامی کاشانی، محمد، *خطّ امان (پژوهشی در ولایت صاحب الزمان(عج))*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۵. آملی، سیدحیدر، *جامع الاسرار و منبع الانوار*، تصحیح هانری کربن و عثمان یحیی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، چ ۲، ۱۳۶۸.
۶. _____، *رسالته نقد النقود فی معرفه الوجود ضمیمه جامع الاسرار و منبع الانوار*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۷. ایزوتسو، توشیهیکو، *صوفیسم و تائوئیسم*، ترجمه محمد جواد گوهری، تهران، نشر روزنه، چ ۱، ۱۳۷۸.
۸. جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، ج ۵، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲.
۹. خمینی، روح الله، *مصباح الهدیه الی الخلافه و الولایه*، ترجمه سید احمد فهری، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰.
۱۰. ملاصدرا، *اسرارالآیات*، با تعلیقه ملاعلی نوری، چاپ رحلی سنگی، بی تا.
۱۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوائل*، بکوشش رجب عبدالمنصف عبدالفتاح، مصر، مکتبه زهران، بی تا.
۱۲. داوود، عبدالاحد، *محمد در تورات و انجیل*، ترجمه فضل الله نیک آیین، تهران، نشر نو، ۱۳۶۱.
۱۳. روزبهان بقلی شیرازی، ابو محمد، *شرح شطحیات*، بکوشش هانری کربن، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۴.
۱۴. قیصری، داوود، *رسائل*، حواشی محمدرضا قمشه‌ای، تعلیق و تصحیح آشتیانی، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، چ ۱، ۱۳۵۷.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، لبنان، بیروت، نشر وفا، ۱۴۰۳ ق.
۱۶. فروزانفر، بدیع الزمان، *احادیث مثنوی*، جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
۱۷. کاشانی، عبدالرزاق، *اصطلاحات الصوفیه*، ترجمه محمدخواجهی، تهران، انتشارات مولی، چ ۲، ۱۳۷۷.
۱۸. *الکتاب المقدس العهد القديم و الجدید*، طبع فی بیروت بنفقه الجمعیه البریطانیه، ۱۸۷۲ م.
۱۹. کلینی، یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۴۴.
۲۰. کربن، هانری، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه مبشری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۱. لاهیجی، عبدالرزاق، *شرح گلشن راز*، تهران، ۱۳۳۷.
۲۲. هومر، *ایلیاد*، ترجمه سعید نفیسی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۲۳. _____، *اودیسسه*، ترجمه سعیدنفیسی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.

منابع انگلیسی:

1. Nicholson Reynold, *Studies in Islamic Mysticism*, Cambridge, 1997.
2. *Encyclopedia of Religion and Ethics*, edited by James Hastings, New York, Charles Sons, 1968.
3. George Gohnstone, *A Theologic Word Book of the Bible*, London, edited by Alan Richardson, SCM Press LTD, 1977.

